

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مسئله نوزدهم

مرحوم امام(ره) در مسئله نوزدهم فرموده‌اند: «يثبت الاجتهاد بالاختبار و بالشيع المفيد للعلم و بشهادة العدلين من أهل الخبرة، و كذا العلمية، و لا يجوز تقليد من لم يعلم أنه بلغ مرتبة الاجتهاد و إن كان من أهل العلم، كما أنه يجب على غير المجتهد أن يقلد أو يحتاط و إن كان من أهل العلم و قريباً من الاجتهاد».

مرحوم امام(رضوان الله عليه) در این مسئله نوزدهم چهار مطلب را بیان کرده‌اند که بعضی از این مطالب را در سال قبل مفصلاً بحث کردیم؛ مطلب اول و دوم این است که طرق اثبات اجتهاد و اعلیت چیست؟ از چه طریقی احراز کنیم و ثابت شود که زید اجتهاد دارد یا عنوان اعلم را دارد، که این يك مطلبی است بسیار مورد ابتلاء و باید بحث بشود.

مطلب سوم این است که فرموده‌اند: کسی که شك داریم که آیا به مرتبه اجتهاد رسیده یا نه؟ تقلید از او جایز نیست، ولو اینکه خودش از اهل علم باشد.

مطلب چهارم این است که غیر مجتهد، ولو طلبه و اهل علم هم باشد، یا باید تقلید کند و یا احتیاط.

راه‌های احراز اجتهاد و اعلیت

اما در مطلب اول و دوم فرموده‌اند: برای اثبات و احراز اینکه کسی اجتهاد دارد یا اعلم است، سه طریق داریم، که از یکی از این سه طریق می‌توانیم اجتهاد یا اعلیت را احراز کنیم.

طریق اول: اختبار

طریق اول از راه اختبار است، یعنی اگر کسی خودش اهل خبره و فن است، از راه اختبار می‌تواند که ببیند آیا دیگری به مرتبه اجتهاد رسیده یا نه؟ اهل خبره است و می‌تواند از این طریق متوجه شود و علم پیدا کند که این شخص به اجتهاد رسیده یا نه؟

این مسئله در عروه در مسئله 20 مطرح شده که «يُعرف اجتهاد المجتهد بالعلم الوجداني، كما إذا كان المقلد من أهل الخبرة و علم باجتهاد شخص»، در آنجا مرحوم سید(ره) فرموده: راه اول این است که انسان علم و یقین پیدا کند، که زید مجتهد است، که علم وجدانی حجیت ذاتی دارد و قابل نفی یا جعل حجیت برای او نیست.

پس از راه اختبار، اگر خود مقلد اهل خبره باشد و علم وجدانی به اجتهاد یا اعلیت پیدا کرد، هیچ بحثی در آن نیست.

کفایت وثوق و اطمینان

در اینجا مطلبی را که باید متعرض شویم و بعضی از محشین عروه هم در اینجا حاشیه دارند، این است که گفته‌اند: وثوق هم کفایت می‌کند، یعنی اگر کسی اهل خبره است و علم پیدا نکرد به اینکه زید مجتهد است، اما اطمینان پیدا کرد، که اطمینان يك درجه ضعیف‌تر از آن علم قطعی صد در صد است.

در اصول يك قطع و یقین عقلی داریم، قطع و یقین عقلی همان علم صد در صد است، یعنی آن علمی که در آن احتمال خلاف اصلاً وجود ندارد، حال از این قطع و یقین عقلی که پایین می‌آییم، يك قطع و یقین عقلایی هم داریم، که از آن به وثوق و اطمینان تعبیر می‌شود، وثوق و اطمینان یعنی احتمال خلاف هست، اما خیلی ضعیف است، که در نزد عقلاء به آن احتمال اعتناء نمی‌شود.

بحث در اینجا این است که آیا در باب اجتهاد اگر کسی علم صد در صد پیدا نکرد، اما اطمینان هم پیدا کرد آیا کافی است یا نه؟ در اینجا از این راه وارد می‌شوند که وثوق و اطمینان يك چیزی است که عقلاء بر آن اعتماد می‌کنند، یعنی عقلاء همان طور که علم صد در صد را حجت می‌دانند، وثوق را هم کافی می‌دانند و لذا در فقه باید بگوییم که این حصول و اطمینان هم کافی است.

در همه جای فقه این مطلبی که عرض می‌کنم، به درد می‌خورد، در تمام مواردی که می‌گوییم: علم یقینی عقلی حجت دارد وثوق و اطمینان هم حجت دارد، چون چیزی است که مورد قبول عقلاء هست و بر آن اعتماد می‌کنند و می‌گویند: همین مقدار که وثوق پیدا کردید کافی است، مگر در مواردی که شارع، خودش يك طریق خاص داشته باشد، که در باب اینکه بفهمید کسی مجتهد است یا نه، شارع طریق خاص ندارد، لذا همین مقدار وثوق کافی است.

بله در بعضی از جاها از روش شارع می‌فهمیم که وثوق و اطمینان را کافی نمی‌داند، مثلاً در باب دعاوی و مرافعات يك بحث این است که اگر حاکم علم پیدا کرد، می‌گویند: علم قاضی حجت دارد، حالا آیا وثوق قاضی هم همینطور است؟ اگر قاضی وثوق یا اطمینان پیدا کرد آیا آنجا هم همین طور است یا نه؟ چون در آنجا شارع روش خاص دارد، که فرموده: «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر»، لذا باید برویم روی همین میزان.

بله علم حجیتش ذاتی است، لذا شارع نمی‌تواند حجیت را از علم بگیرد یا به او بدهد، اما وثوق و اطمینان قابل نفی حجیت هست، لذا شارع می‌تواند بگوید: اطمینان در اینجا به درد نمی‌خورد، بنابراین می‌توانیم بگوییم: در همه فقه وثوق و اطمینان جایگزین علم هست، الا در باب دعاوی در باب مرافعات، که آن هم از باب این است که شارع در آنجا برای خودش يك طریق خاصی دارد.

طریق دوم: بینه

طریق دوم این است که آیا اجتهاد با بینه ثابت می‌شود یا نه؟ – البته نه طبق ترتیب عبارت امام(ره)، طبق عبارت ایشان راه دوم شیاع مفید علم است که این را بعد بحث می‌کنیم – مثلاً الان دو نفر عادل شهادت دهند که زید مجتهد است، همان طور که بینه در سایر موضوعات حجیت دارد، مثل باب طهارت و نجاست، که دو نفر شهادت دهند که این فرش نجس است، دو نفر شهادت دهند که این پاك است، آیا در باب اجتهاد هم شهادت عدلین معتبر است یا نه؟ و آیا در باب اجتهاد شهادت عدل واحد این هم

کفایت می‌کند یا نه؟

پس در اینجا دو بحث داریم، یکی اینکه آیا شهادت عدلین معتبر است یا نه؟ که اگر گفتیم: معتبر نیست، نتیجه این می‌شود شهادت عدل واحد هم به درد نمی‌خورد، اما اگر گفتیم که شهادت عدلین معتبر است، آن وقت بحث بعدی این است که آیا شهادت عدل واحد هم کافی است یا نه؟ که بعضی مثل مرحوم آقای خوئی (قدس سره) شهادت عدل واحد، بلکه شهادت ثقه واحد، ولو عادل هم نباشد را هم کافی می‌دانند.

اعتبار شهادت عدلین در باب اجتهاد

اما بحث اول این است که آیا اگر دو نفر شهادت به اجتهاد زید دادند، یا شهادت به اعلی‌ت دادند، این شهادت و بی‌حجیت دارد یا نه؟ که مجموعاً در کلمات سه دلیل برای حجیت شهادت عدلین در باب اجتهاد ذکر شده است.

دلیل اول: اجماع

دلیل اول اجماع است، که گفته‌اند: اجماع قائم است بر اینکه بی‌حجیت در تمام موضوعات خارجیه‌ای که حکم شرعی بر آن مترتب است حجیت دارد. حال يك موضوع خارجی داریم، که اصلاً حکم شرعی ندارد، مثلاً دو نفر بگویند که این رنگ سفید است، در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که بی‌حجیت دارد.

آن طور که از مذاق شرع می‌فهمیم، اجماع قائم است بر اینکه بی‌حجیت‌ای که در موضوعات خارجیه‌ای که حکم شرعی بر آن مترتب است حجیت دارد، مثل نجاست، غصبیت، که مثلاً دو نفر شهادت دهند که این خانه‌ای که در آن نشستید غصب است، که بلافاصله باید از این خانه بیرون بروید، چون حجیت دارد، یا بر ملکیت این خانه شهادت می‌دهند، یا شهادت بر عدالت، اجتهاد یا فسق، که اینها موضوعاتی است که آثار شرعی بر آن مترتب است.

نقد و بررسی این دلیل

به این دلیل در کلمات بزرگان اشکال شده که این اجماع مدرکی است یا محتمل المدرکیه است، چون احتمال دارد که این ادله بعدی که می‌خواهیم بخوانیم، مخصوصاً دلیل سوم که روایات است، دلالت بر حجیت بی‌حجیت دارد و احتمال دارد که این اجماع مستند به آن ادله و روایات باشد، در نتیجه این اجماع مدرکی یا محتمل المدرکیه می‌شود و لذا از اعتبار ساقط است.

پاسخ والد بزرگوار استاد (دام ظلّه) از این اشکال

والد بزرگوار ما (دام ظلّه) در کتاب تفصیل الشریعه فرموده‌اند که این وجوه بعدی که برای حجیت بی‌حجیت ذکر می‌کنیم، تماماً مخدوش است و در چنین مواردی که ادله دیگر مخدوش است، این اجماع اصالت دارد، یعنی دیگر مدرکی نیست، بلکه يك دلیل مستقل تعبدی است، که کاشف از قول امام معصوم (علیه السلام) است.

به عبارت اخری ایشان فرمودند: این اجماع طوری است که علماء این مطلب را مثل ارسال مسلمات قرار دادند، یعنی اگر وجوه بعدی هم نبود، یقین داشتیم که چنین اجماعی در کار بود و مانند ارسال مسلمات يك امر روشنی است، لذا از این راه خواستند از این اجماع دفاع کرده و بفرمایند: این اجماع، اجماع درستی است.

نقد و بررسی استاد محترم از این جواب

خوب در اینجا از این جواب ایشان نکته خوبی را می‌توانیم به عنوان تحقیق استفاده کنیم که اینکه در بحث اجماع مدرکی می‌گویند: اجماع مدرکی اعتبار و حجیت ندارد، آیا مدرکی که آن مدرک معتبر باشد یا نه؟ یعنی اگر در مسئله‌ای، فقهاء ادعای اجماع کردند، بعد ادله دیگری را هم اقامه کردند و این ادله، ادله تامه باشد، این اجماع مدرکی می‌شود، که ظاهر فرمایش ایشان این است که اجماع مدرکی در جایی است که ادله دیگر باشند و تمام هم باشد، که بگوییم: مجمعی به آن ادله استدلال کردند.

اما اگر در جایی که ادله دیگر هم در کار است، اما این ادله مخدوش است، دیگر نمی‌توانیم بگوییم: این اجماع، اجماع مدرکی است، حال حق کدام است و تحقیق چه اقتضائی را دارد؟

ظاهر این است که این فرمایش ایشان تام نیست، یعنی اینکه در اصول می‌گویند: اگر يك اجماع، مدرکی شد حجیت ندارد، اعم از این است که آن مدرک پیش ما تام باشد یا نه، بلکه حتی احتمال دلیلی را هم دادیم کافی است، اگر احتمال دادیم که این دلیل، در نزد بعضی از مجمعی تام بوده، ولو در نزد ما یقیناً مخدوش باشد، این اجماع باز مدرکی می‌شود. لذا مخدوش بودن سایر ادله در نزد ما، مانع نمی‌شود از اینکه این اجماع، اجماع مدرکی باشد.

بله اگر یقین پیدا کنیم که این ادله در نزد خود مجمعی که ادعای اجماع کرده‌اند، تماماً باطل بوده، در اینجا دیگر این اجماع عنوان اجماع مدرکی را ندارد، اما در اینجا این طور نیست، برای اینکه بالاخره این دلیل دوم و سوم را که می‌خوانیم، لا اقل در نزد بعضی از مجمعی تمام است و مخدوش نیست، لذا این اجماع از حجیت ساقط است، که عرض کردم حتی احتمال این را هم بدهیم، که در نزد بعضی از اینها تمام باشد، سبب می‌شود که این اجماع از حجیت ساقط شود.

دلیل دوم: استدلال به فحوی و طریق اولویت

دلیل دوم استدلال به فحوی و طریق اولویت است، به این بیان که شکی نداریم که بینه در باب مرافعات و خصومات حجیت دارد و حتی بینه بر یمین مقدم است، یعنی اگر بینه قائم شد، دیگر نوبت به یمین نمی‌رسد، آن وقت می‌گوییم: اگر در باب مرافعات بینه حجیت داشت، در غیر باب مرافعات به طریق اولی باید حجت باشد، برای اینکه در باب مرافعات، بینه مقابل و معارض دارد، که معارضش همان منکر است.

مدعی که بر ادعای خودش بینه می‌آورد، خوب هر مدعی يك منکر هم دارد، که این منکر، منکر این بینه است، مع ذلك شارع با وجود اینکه این بینه در باب مرافعات مقابل، مکذب و معارض دارد، آن را حجت قرار داده، پس در غیر باب مرافعات به طریق اولی حجت است، چون در غیر باب مرافعات دیگر مکذبی وجود ندارد.

نقد و بررسی استاد محترم بر این دلیل

در اینجا جوابی که از این دلیل می‌شود داد، این است که این اولویت را نمی‌پذیریم، برای اینکه ممکن است در باب قضاء خصوصیتی باشد، که در سایر موضوعات نیست و آن خصوصیت این است که شارع در باب قضاء می‌خواهد که رفع خصومت شود، بالاخره این دو نفر که با هم نزاع دارند، شارع برای رفع خصومت بین این دو، راهی غیر از این ندارد، اما در باب اجتهاد و در باب سایر موضوعات راه‌های دیگری هم وجود دارد.

اگر شارع بینه را در باب خصومت معتبر نکند، اختلال نظام لازم می‌آید و سبب مشکلات می‌شود و شاهدش هم این است که در

باب خصومت یمین به درد می خورد.

مگر نمی گوید که یمین فصل خصومت می کند و قاسم است، وقتی کسی قسم خورد دیگر قضیه تمام می شود، اما مثلاً قسم بخورم که زید مجتهد است، به هیچ دردی نمی خورد.

يك وقتي آقايي گفت: فلاني قسم خورد كه مجتهدم، گفتم: خوب همین دلیل بر بی سوادیش است، چون قسم در این باب حجیت ندارد، بلکه تنها در باب قضاء و خصومت معتبر است، شارع به خاطر اینکه در باب خصومت خصوصیتی وجود دارد، که می خواهد رفع خصومت شود، قسم را معتبر قرار داده است.

بنابراین در باب قضاء خصوصیتی وجود دارد، که این خصوصیت جلوی مفهوم اولویت را برای ما می گیرد.

دلیل سوم دو روایت است که در باب بینة وارد شده، که این دو روایت را سنداً و دلالتاً باید بررسی کنیم. کسانی که پیش مطالعه می کنند، روایت وسائل الشیعه، جلد 17، باب چهارم از ابواب ما یکتسب به، حدیث چهارم، روایت مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ است، که این را مطالعه بفرمایید ان شاء الله فردا عرض می کنم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين